

ایران‌شهر

بقلم اندرزبد^(۱) «پروفیسور» مارکوارت آلمانی

استاد محترم (پروفیسور) مارکوارت یکی از فضلاء شرقشناس امروزه فرنگستان است که در دارالفنون برلین معلم علم السنه (فیلولوژی) ایرانی و ارمنی است و مخصوصاً در تاریخ و جغرافیای ایران یک بحر ذخار و مرجع یگانه و صاحب اختصاص است چنانکه این مقاله که بخواهش ما راجع بتفسیر کلمه ایران‌شهر نوشته‌اند نمونه از تدقیقات واسعه استاد مزبور است. استاد مارکوارت محبت زیاد بتمدن ایران دارد و میتوان گفت که عاشق تمدن قدیم ایران است و چنانکه فاضل معظم پروفیسور براون در انگلستان با ایراندوستی معروف است این استاد نیز در آلمان همانطور با ایران دوستی شهرت دارد. استاد مارکوارت اغلب آثار خود را راجع بتاریخ و جغرافیای ایران قدیم نوشته است که یکی از آنها کتابی است بنام «ایران‌شهر». استاد محترم وعده داده‌اند که چند مقاله دیگری برای مجله ایران‌شهر بنویسند و ما با کمال افتخار عکس ایشان را زیب صفحات مجله میسازیم.

ایران‌شهر

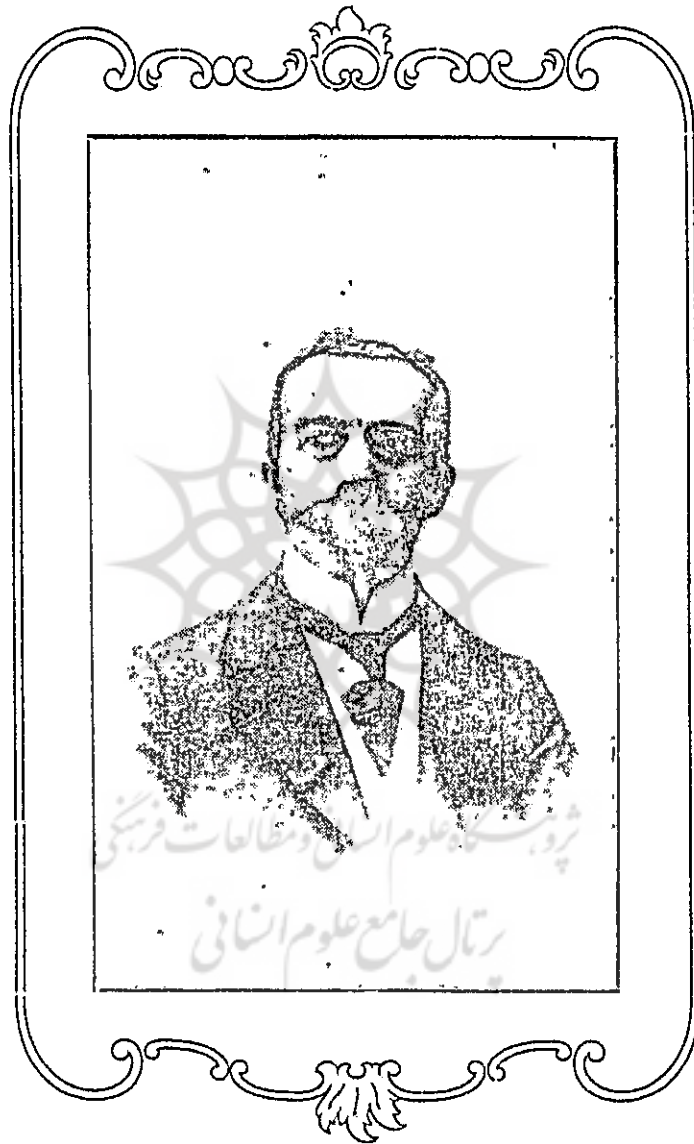
- ۱ -

امروز تعبیر ایران‌شهر بمعنای سیاسی کلمه، مملکت شاهنشاه ایران را با حدود یکه در نتیجه اغتشاشات بعد نادری و از سوء اداره پادشاهان قاجار کسب کرده است نشان میدهد.

اما بمعنای مدنی و ادبی کلمه، میتوان بعضی مملکتها را نیز که در خارج حدود حالیه ایران هستند داخل دایره نفوذ کلمه ایران‌شهر قبول کرد و آنها از ینقرار است:

(۱) چون استاد معظم که ترجمه مقاله را هم خود از نظر گذرانده‌اند کلمه پروفیسور را به «اندرزبد» که در عهد ساسانیان و در زبان پهلوی بمعنی معلم بوده است تبدیل کرده بودند مانیز همان کلمه را نگاهداشتیم.

۱ - ممالکی که تمدن ایرانی در آنجاها حکمران و زبان فارسی هم
یا زبان محلی آنجاست مانند هرات و قندهار و منطقه قبایل هزاره



ایران شناس و فاضل محترم استاد مارکوارت آلمان

(که از نژاد مغول ولی شیعی هستند و در ولایت غور و در قسمت غربی
افغانستان سکنی دارند) و بدخشان و درواز و یا اینکه زبان فارسی زبان

محلی آنجا نیست ولی زبان یکطبقه مهمی از اهالی آنجاست مانند تاجیکهای شهرهای ترکستان .

۲ - مملکت‌هایی که یکی از لهجه (۱) های ایران شرقی که قرابت دوری با زبان فارسی دارند در آنجا زبان مادری است ولی ضمناً فارسی نیز مانند زبان تجارتنی و زبان محاوره معمول است چنانکه در منطقه پامیر مانند منگان، لیوٹ کوه (یودغا)، اشکاشم، یاز غلام، سنگلیج، زیباک، و خان، شغنان، روشن، سربکول و یاغناک .

۳ - ممالکی که لهجه‌های فارسی و یا یکی از لهجه‌هایی که قرابت نزدیکی با فارسی دارند در آنجا معمول است ولی در زیر نفوذ ترکیت رابطه خود را با تمدن ایرانی گمایش کم کرده‌اند چنانکه در ولایت طالش لهجه طالشی و در داغستان شرقی که مرکز آن باکو (بزربان پهلوی و یا فارسی میانه (۲) بگاووان) است و درینجا لهجه معروف به « تات » تکلم میشود که یک لهجه ای از فارسی است که مستقلاً تکلم یافته است . این لهجه از طرف بعضی قبایل جنگی و توابع ایسان که پادشاهان ساسانی در قرن ۵ - ۷ میلادی درین حوالی کوچ داده بودند و آنها را سیاسیگان (خدمتکاران (۳)) مینامیدند در اینجاها معمول و باقی مانده است .

(۱) ما کلمه « Dialect » را لهجه ترجمه میکنیم و مقصود از آن زبانست که از یک زبان مادر مشتق شده مخصوص یک محل یا یک طایفه مانده و تکامل ننموده باشد . اگر خوانندگان مجله یک تعبیر مناسبتر و معمولتر میدانند خواهش میشود برای ما بنویسند .

(۲) شرقشناسان فرنگ در نامیدن زبانیکه در عهد اشکانیان و ساسانیان در ایران معمول بوده است بدو دسته منقسم شده‌اند . بعضی از آنان زبان این دوره را « پهلوی » مینامند و برخی دیگر که استاد مارکوارت نیز از آنجمله است این تعبیر را صحیح نمیشمارند و زبان آندوره را پارسی میانه یعنی زبانیکه بعد از فرس قدیم و قبل

۴ - قطعاتیکه طوایف موسوم به «زا زا» در جنوب پالو از ولایت دیار بکر در آسیای صغیر و در ولایت خربوت و در بلوکات آن مانند چرمیک و سیورک سکنی دارند و نیز محال قبایل دوزیکی که در ولایت درسم از توابع ارزنجان ساکنند.

این قبایل را عثمانیها در قرن شانزدهم از حوالی خوی در آذربایجان آورده بدینجا کوچ داده‌اند و هم چنین مملکت کردهای عثمانی که زبان فارسی برای آنان یک زبان بیگانه شده است ازین قسم ممالک محسوب میشود.

۵ - ممالکی که حالا مستقل هستند ولی زبان ایران شرقی و لهجه هائیکه کما بیش قرابت با فارسی دارند و یا زبانهای دیگر و بیگانه زبان محلی آنجاها را تشکیل میدهند ولی درین ضمن زبان فارسی هم زبان اداری آنجاها و تمدن آنجاها هم مبنی بر اساس تمدن ایرانی است مانند بلوچستان (لهجه‌های بلوچی و براهوی) و افغانستان (زبان پشتوها) و تا یکدرجه هم ولایت کشمیر که در آنجا نه خود زبان کشمیری و نه هم زبان هندوستانی بلکه زبان فارسی زبان اداری مانده است.

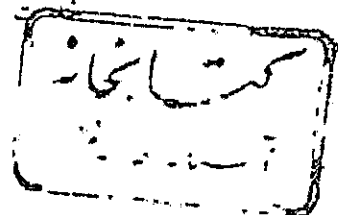
— ۲ —

تاریخ استعمال تعبیر ایران‌شهر بزمان ساسانی بر میگردد. در آن عهد این تعبیر شامل ممالک ساسانیان بود که آن نیز مشتمل بعضی ممالک دیگر هم بود که آنها را ممالک غیر ایرانی مینامیدند مانند مملکت گرجستان

از فارسی جدید بوده مینامند ما درین ترجمه هر دو کلمه را استعمال کردیم که خوانندگان مسبق باشند.

(۳) سپاس که بمعنای شکر و لطف است در زبان پهلوی (فارسی میانه) بمعنی

نیت نیز معمول بوده است.



ارمنستان، آلبانی (ارآن)، بابل (اسورستان)، جزیره (اروستان) = عربستان)، آثور (نورشیرگان = نوذ اردشیرگان = موصل)، توران (کلات در بلوچستان)، ماکران (مکران) و سندر. بدین جهت پادشاهان ساسانی در روی سکه‌ها و کتیبه (۱)ها (سنگهای نبشته) ی خود عبارت « شاهنشاه ایران و غیر ایران (ان ایران) » نقش کرده بودند.

قدیمترین پادشاه ایران که در سکه او عبارت « شاهنشاه ایران » (بلهجه مدی «خشاهینخشاه آریان» (۲)) با ترجمه یونانی آن دیده میشود گوترزیس [گودرز] دوم اشکانی است که از سال ۴۰ تا ۵۱ بعد از میلاد سلطنت داشت. این پادشاه در یکی از سکه‌های خود چنین نوشته است: « گوترزیس شاهنشاه ایران پسر گویو، پسر خوانده ارتبانوس [اردوان] » (۳).

در کتیبه پیکولی واقع در شمال زهاب و جنوب سلیمانیه در طرف راست آب شیروان (۴) که در عهد پادشاه نرسی (۲۹۳ - ۳۰۲ بعد از میلاد) در دو زبان نوشته شده و خیلی مهم است ولی بدبختانه همین یک قسمت از آن باقی مانده است تعبیر ایران‌شهر در شکل مدی کله یعنی « اریان خشر » بجای مملکت ساسانیان خیلی استعمال شده است.

(۱) استاد مارکوارت لفظ کتیبه را ترجمه به «سنگ نبشته» کرده‌اند.
 (۲) لفظ اریان شکل مدی کلمه ایران است که در ترجمه اشکانی قدیمترین خطوط ساسانیان نیز پیدا میشود و برای حمزه اصفهانی نیز (در کتاب تاریخ سنی ملوک الارض والانبیا چاپ پروفیسور گوتوالد صفحه ۳ سطر ۱۷) معلوم بوده است.
 (۳) رجوع کنید به مقاله « توضیحات در باره تاریخ و افسانه ایران » تالیف پروفیسور مارکوارت در مجله انجمن شرقی آلمان، جلد ۴۹ صفحه ۶۲۸ و مابعد - و نیز بکتاب در دروازه آسیا - تالیف پروفیسور هرترفلد صفحه ۴۷ و توضیحات پروفیسور مارکوارت در همان کتاب در زیر توضیح نمره ۶۷ در صفحه ۵۱۰۸.
 (۴) رجوع کنید بکتاب پروفیسور هرترفلد بعنوان:

Die Aufnahme der sassanidischen Denkmals von Paikuli, Berlin 1914.

قطعات ایرانی را که در شمال رود و خش = Oxiiis [جیحون] واقع و عبارت از خوارزم و سغد (سمرقند و بخارا و غیره) و چاچ (تاشکند) بود و بساسانیان و اشکانیان تعلق نداشتند «ایران بالا» مینامیدند. در عهد ساسانیان و به اغلب احتمال حتی در عهد اشکانیان تعبیر ایران‌شهر دوره افسانوی کیانیان را بخاطرهای آورد چنانکه معروف است از سه پسر فربدون پسر بزرگتر تور توران را گرفت که بعدها با ممالک ترکها همنام حساب شده است و پسر دویم (جد طوایف سرمتها) یعنی سالم مملکت روم و کوچکترین پسر آن که ایرج نام داشت ایران یعنی ایران‌شهر را دارا شد. در کتاب یادگار زیر ایران که بزبان فارسی میانه (پهلوی) نوشته شده لفظ ایران و یا ایرانگان و ایرج قوم و رشتاسب (کشتاسب) شاد و لفظ ایران‌شهر زیر مملکت او را نشان میدهد^(۱).

— ۳ —

در یشت [دعا] های کتاب مقدس اوستا کلمه «اریا دنگیاوو» که معنی ایرانیان و مملکت ایران را دارد در مقابل کلمه توره (یا ممالک تورها) خیلی استعمال شده است چنانکه در فروردین یشت ۱۴۳ - ۱۴۴^(۲) از ارواح مردها و زندهای نیک کردار ایرانی و تورانی و سریمی^(۳) و ساینی^(۴) و داهی^(۵) طلب معاونت میشود.

(۱) رجوع کنید بکتاب یادگار زیر ایران چاپ جاما سبجی دستور منوچهرجی در تیبی ۱۸۹۷ و همچنین بفصل ۳۳ کتاب زند آگاهی و نیز در کتاب بندهشن چاپ تیبی در ۱۹۰۸ بصفحه ۲۱۱ وما بعد.

(۲) فروردین یشت مفصلترین یشتهاست و بنام ارواح که در اوستا آنها را فراوشی و در پهلوی (فارسی میانه) فروهر مینامیدند تخصیص شده است.

(۳) سریمی و یا سرمتها و یا سورمتها قومی بودند ایرانی و بادیه نشین که در حوالی رود خانی، دون سکنا داشتند. سرمت یا سورمته جمع است از سرم در زبان

اقوامیکه در زیر کلمه توره و یا توریه ذکر شده وقتیکه بعدها از میان رفته اند نام خود را بیک محلی در خوارزم (خیوه) باقی گذاشته اند که این محل تا قرن هفتم بعد از میلاد معروف بوده است (۶) ازین جهت محال و بیفایده است که شخص منافات بسیار قدیم را که میان نژاد آری و توری موجود بوده است بک منافات اصلی بشارد (مثل اینکه این دو نژاد بکلی از یکدیگر متفاوت بوده باشند) این منافات بطور وضوح یک منافات تمدنی است میان یک نژاد ایرانی شهرنشین که با پرورش حیوانات و زراعت مشغول بوده و میان توریه‌های بادیه نشین که در صحراها مسکن داشتند. بدان جهت تعبیر توره عملاً مطابقت میکند با تعبیر «سکا» در فرس قدیم که این کلمه شامل همه بادیه نشینهای ایران شمالی که سرمتها و اسکیتها نیز جزو آنهاست میباشد. فقط از روزیکه قبایل هون و ترک در شمال سند ظاهر شده و اقوام ایرانی بادیه نشین این قطعات را کم کم شروع بطرد کرده اند (یعنی نه پیشتر از نصف دوم قرن اول بعد از میلاد و به اغلب احتمال نه قبل از نصف قرن ششم) تعبیر توریه [توران] ببادیه نشینهای سوار آلتای انتقال یافته است.

ایرانی قوم آس (اوسیت) (که آنها را آلان هم مینامند و درحوالی - در آلان در کوه قفقاز سکنی دارند) و همچنین در زبان اسکوت (اسکیت) و سفد و ینابی.

(۴) - ساینی و یا ساینو نام یکطایفه ایست که شناخته نشده است.

(۵) - داهی یک کلمه و علامت عمومی است که اصلاً معنی دشمن را میدهد و در سانسکریت

داسا است این اسم هنوز در قرون متوسطه در کلمه دهستان واقع در شمال گرگان (هیرکانی) محفوظ مانده است.

(۶) - رجوع کنید بکتاب «ایران‌شهر از روی ک. اب جغرافی مورخ ارمنی موسیس خورنابی» تألیف پروفیسور مارکوارت صفحه ۱۴۱ - ۱۵۵ و مابعد و نیز بکتاب همان مؤلف بنام «تحقیقات در باره تاریخ ایران» قسمت دوم صفحه ۷۸.

فواید درس نقاشی در مدارس

دیدن و شنیدن یک فعالیت دماغی و روحی است. چونکه بدیدن چیزهای زشت یا زیبا و شنیدن انواع صداها خواه نعمات روحنواز و دلکش باشد و خواه ناله‌های جگر سوز و دخراتش و یا نعره‌ها و غرشهای زهره شکاف، تنها چشمها و گوشهای ما متأثر نمیشود بلکه در آضمن روح ما نیز متأثر و متحسس میگردد و بهیجان میآید یعنی بکوشیدن وادار میشود و این کوشش و جنبش او را زنده و بیدار نگاه میدارد در میان علوم و فنون چیزیکه بیشتر روح ما را علاقه دار میسازد و جذب میکند و یا بفعّالیت و امیدارد فنّ نقاشی و موسیقی است هر قدر روح ما با این دو فنّ آشنا بشود و الفت بگیرد و بر مزایای آنها واقف گردد بهماندرجه روح ما لطیفتر و حسّاستر و زنده تر میگردد.

در فرنگستان درین اواخر بدین نکته ملتفت شده تدریس نقاشی و موسیقی را در مدارس اجباری کرده اند ولی مقصود ازین اجباری بودن این نیست که همه بچه‌ها باید نقاش و موسیقی شناس بشوند بلکه غرض اصلی پرورش دادن روح بچه‌هاست بوسیله تقویت کردن قوای دماغی و حواس پنجگانه آنها. و چون در میان حواس و یا قوای پنجگانه قوه بینا و شنوا « باصره و سامعه » اهمیت مخصوص را دارا هستند فنّ نقاشی و موسیقی هم که بیشتر بتقویت این دو قوه میپردازند کسب اهمیت مینمایند.

بچه از روزیکه پا بدینجهان میگذارد فوری قوه باصره و سامعه خود را بکار میاندازد و بیشتر از قوه‌های دیگر ازینها استفاده میکند زیرا که چشم و گوش در هرآن کار میکند در صورتیکه قوه ذائقه و لامسه و

شامه فقط در خوردن و یا چشیدن و در بوئیدن و تماس کردن بکار میافتد و اینهم مانند دیدن و شنیدن دائمی نیست .

بزرگی خدمت چشم و گوش را در ترقی و تکامل بچه و از آرواهیت نقاشی و موسیقی را در پرورش دادن قوای او از اینجا می توان فهمید که بچه فقط بوسیله زیاد شنیدن حرفزدن را یاد میگیرد و با بسیار دیدن مردم را میشناسد مثلاً پدر و مادر را از سایر مردم ، آبراز نان و گربه را از مرغ تفریق میکند . با دیدن و شنیدن زیاد قوه محاکمه و تمیز او قوام پیدا میکند و ملکه حاصل مینماید

خدمت چشم و گوش اقدر مهم است که حتی در اغلب اوقات بچه ناتوان که تمام وسایل یک مرد را ندارد آرزوها و احتیاجات خود را بز با چشم و زبان خود یعنی با گریه و نگاه و با صدا و ناله خود اظهار میکند و میفهماند . این است که میگویند گریه و خنده بچه موسیقی او و نگاههای او پرده های نقاشی اوست .

و از آنجا که بچه بر حسب طبیعت همیشه مایل بتقلید چیز است که میبیند و یا میشنود پس بهتر این است که این استعداد او را وسیله تربیت و تقویت قوای معنوی و روحی او قرار بدهیم برای آنهم بهتر از نقاشی چیز دیگر نیست چونکه اصلاً بچه برای کشیدن نقش چیزهاییکه میبیند و یا بیشتر دوست دارد مانند حیوانات و حشرات و ماهیها و یا بازیچهها و غیره هوس زیاد دارد و چون از طرف دیگر بچه از محسوسات بمعنویات پی میبرد یا بعبارت دیگر از اشکال خارجی بمعانی واز معلوم به مجهول میگذرد این نقاشی درینباب برای او خدمت بزرگ میتواند بکند مثلاً در کشیدن شکلهای پروانهها مرغها و گلها و یا

چیزهای دیگر انواع رنگها و چگونگی خلقت و تشکلات بدنی آنها و بلکه وضع زندگی و پرورش آنها را هم یاد می‌گیرد و بدین وسیله هم معلوماتش بیشتر میشود و هم قوه محاکمه و مقایسه اش کاملتر میگردد . بدینقرار تقاضای بهترین وسیله است برای پرورش دادن و تقویت کردن قوای معنوی و روحی بچه‌ها و فقط ازین نقطه نظر است که تدریس آنرا در مدارس فرنگ اجباری کرده اند .

کریم طاهر زاده بهزاد
معمار ایرانی در برلین

خط‌های میخی در کتیبه‌های ایران

ایران که زمانی پرورشگاه مدنیت شرقی بوده است هنوز بسیاری آثار و نشانه‌های آن عهد گزین و آن تمدن دیرین در خاک آن برقرار مانده است ولی فرزندان ایرانی نه تنها آنها را نمی‌شناسند و حفظ نمی‌کنند بلکه آنها را آثار بتپرستی و چیزهای ناشایست و کارهای دیوانه تصور کرده بادت خود خراب می‌کنند، لکن گوب میسازند و به بیگانگان میفروشند در صورتیکه این گونه آثار برای تاریخ تمدن ایران یک زبان گویا بوده و خواهند بود .

ملتیکه تاریخ خود را نداند و از گذشته خود آگاه نباشد آن ملت در خود قوه و حس عظمت و ترقی را پیدا نخواهد کرد چونکه آن سابق معنوی در روح او نایاب خواهد بود .

ملتیکه از تاریخ خود بیخبر بماند مانند فرزندی است که پدر و مادر خود را نشناسد و همیشه سزاکننده و زبون و شرم آگین بسربرد